سخنرانی مسجد جامع اصفهان - جلسه 3

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله رب العالمين باريء الخلائق اجمعين و صلي الله علي سيد الانبياء و المرسلين حبيب اله العالمين و خاتم النبيين ابوالقاسم محمد و علي اهل بيته الاطيبين الانجبين الهداه المهديين سيما مولانا و سيدنا الامام المبين و الكهف الحصين و غياث المضطر المستكين و خاتم الائمه المعصومين. صاحب الهيبه العسكريه و الغيبه الالهيه مولانا و سيدنا و امامنا و هادينا بالحق القائم بامره و لعنه الله علي اعدائهم ابد الابدين و دهر الداهرين

(وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُون) [1]

به موجب اين آيه مباركه و بر حسب روايات وارده، خداي متعال مي فرمايد: حجج الهيه و كلمات قدسيه تكوينيه را ما به هم متصل كردهايم.

از ابتداء پيدايش بشر الي يوم المحشر، كلمات قدسيه الهيه، يعني حجج و يعنی انبياء و اوصياء انبياء، متصل به يكديگر هستند و زماني نخواهد بود، كه زمين خالي از حجت خدا باشد. و به اين مضمون روايات عديده در كتب محدثين شيعه، از «محمد بن يعقوب كليني» ثقه الاسلام، تا به آخر آن‌ها، مرحوم «حاجی نوري» رضوان الله عليهم اجمعين، بسيار نقل شده است.

ديشب به نحو اشاره و اجمال، يك بيان عقلي در لزوم وجود حجت الهيه در روي زمين نموديم. امشب از يك راه ديگري، باز به مقدار اندكي، تقديم هيئت محترم و سلسله جليله علميه، يك اشاره مختصر ديگري مي‌كنم، سپس در مطالبي كه عموم هم، ان‌شاءالله بهره‌مند شوند، وارد ميشوم.

حضرت فلاسفه در «حكمت متعاليه»، اين موضوع را ثابت و محقق كردهاند كه:

اشياء در «قوس صعود»، از «هيولاء» تا به «دره بيضاء عقليه»، در طرف قوس صعود، هر مرتبه بالاتري، غايت و ثمره براي مرتبه دون است، هر مرتبه‌اي اشرف است از مرتبه مادونش و هر مقدمي، مقدمه است براي مؤَخر، و به عبارت ديگر، هر مؤخري، ثمره است براي مقدم.

نبات، مقدمه براي وجود حيوان است، حيوان، مقدمه براي وجود انسان است، انسان، اشرف از حيوان و در قوس صعود، به منزله ثمره و به منزله نتيجه و غايت است از براي حيوان، حيوان، به منزله ثمره و نتيجه و غايت براي نباتات است، نباتات به منزله غايت و ثمره هستند براي جمادات.

و گر نه بودي ميل و اميد ثمر کي نشاندي باغبان بيخ شجر

پس به معنا ان شجر از ميوه داد گر به صورت از شجر بودش نهاد

آخوند «ملا محمد بلخي»، اين شعرها را گفته است و اين شعرها هم درست است.

باغبان درخت را که ميکارد، به منظور ميوه آن درخت است، براي بهره‌برداري، که درخت ميوه بدهد، ميوه درخت را بخورد يا در بازار به صورت پولش کند. که اگر درخت ميوه ندهد و داراي ميوه نشود، باغبان درباره آن درخت، زحمت نميکشد و زمين را کود نميدهد، کلش نميکند، آبياري نميکند، درخت‌هاي را محصور به حصار و ديوار نميکند، شب و روز، دور درخت‌ها، پروانه‌وار نميگردد. اين گردش و اين رنج‌ها متحمل شدن، اين زحمت‌ها، همه براي اين است که درخت ميوه‌دار است و از ميوه آن بهره بردارد، که اگر ميوه نداشته باشد، به قول ناصرخسرو علوي:

ببرند شاخ درختان بي بر سزا خود همين است مر بيبري را

«بر» به معنی ثمره و ميوه است.

اين مطلب درستي است، درختي که ميوه ندارد، اره، پاي آن درخت مي‌گذارند، آن درخت را ميبرند، هيزمش را مي‌شکند، زير ديگ پلو ميسوزانند، پلو ميکنند، ميدهند ما علماء بخوريم و نوش جانمان. درختي که ميوه ندارد، بايستي آن را بسوزانند.

خوب شعرهائي ناصر خسرو گفته است.

نکوهش نکن چرغ نيلوفري را برون کن ز سر باد خيرهسري را

اين مطلع اشعارش است، تا به اين شعر می‌رسد.

بسوزند شاخ درختان بيبر سزا خود همين است مر بيبري را

درخت تو گر بار دانش بگيرد به زير آوري چرخ نيلوفري را

به هر حالت، باغبان که زحمت ميکشد، براي ميوه است، اگر ميوه نباشد، درخت را مي‌برند. پس در معنا، درخت، پسر است، ميوه، پدر است، در معنا درخت، مقدمه است، و ثمره و ميوه، ذي المقدمه و نتيجه است، نتيجه، «علت فاعليت»، فاعل است. اين در «حکمت متعاليه» مسلم شده است، «علت غائيه»، مؤخر در وجود است و مقدم در تصور است و علت و غايت به وجود علمي، «مبدا فاعليت» فاعل است. اين‌ها مطالب برهاني و مسلم است. اگر ثمره نباشد، شجره بي‌ربط است. آن وقت، اگر انساني در عالم وجود پيدا نکند، خلقت حيوان لغو است، درخت، بي‌ميوه است،

اگر حيوان در عالم وجود، موجود نشود و نباشد، خلقت نباتات، لغو و لهو و بي‌ثمره است، مثل درخت بی‌میوه است. این‌ها از مسلمیات حکمت و فلسفه است.

انسان گرچه در صورت، همه شبيه به هم هستند و همه افراد يك نوع منطقي هستند و به همه گفته مي‌شود: «حيوانٌ ناطق» ولي در معنا، همان‌طوري كه در روايات ما فرموده‌اند: «اَ النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّة» [2] مردم مانند معدن‌ها و کان‌ها هستند، همه زیر زمین هستند، همه در رحم زمين هستند، ولي، يكي، آهن است، يكي، طلای سفيد است، يكي، مس است، یکی، طلای زرد است، معدن‌ها مختلف هستند.

انسان هم اين چنين است، افراد انسان، مانند معادن متنوعه و انواع مختلفه در جوهر ذات و موجوديت هستند.

انسان نه چند صورت بيمعنا　　انسان نه بلغم و دم و صفرا را

موسي شنيدي و شجرو وادي　　و آن آتش و تكلم و اصغار را

از سوز سينه و دل انسان بين　　نار و درخت و سينه سينا را

انسانيت انسان، به ظاهرش نيست، به باطنش است، انسانيت انسان، به اين قالب بدني و اين هيكل جسماني نيست، به آن معاني روحاني و حقايق عقلاني در او است.

باز ملا محمد ميگويد:

اي برادر تو همه انديشهاي　　مابقي تو استخوان و ريشهاي

گر بود انديشهات گل گلشني　　و گر بود ؟؟؟ تو هيمه گلخني

آن وقت در اين افراد انسان، يك فردي به نام «انسان كامل» است. انسان كامل، در افراد انسان، همان نسبتي را دارد كه انسان، نسبت به انواع حيوانات دارد. چه رتبه‌ای انسان با ساير حيوانات دارد؟ انسان كامل هم، همان رتبه را براي ساير افراد انسان دارد. همچنان‌كه، در «قوس صعود»، انسان، ثمره شجره حيوان است، حيوان، ثمره شجره نبات است، نبات، ثمره شجره جماد است، انسان كامل هم، ثمره شجره انسان است. افراد انسان مانند سلسله درختي ميماند كه ميوه آن‌ها، وجود انسان كامل است.

انسان كامل، همان «حجت خدا» است، انسان كامل، همان «كدخداي عالم طبيعت» است، انسان كامل، همان «كلمه قدسيه الهيه» است كه ديشب و پريشب، اشاره به اين موضوع نمودم.

عباراتنا شتي و حسنك واحد   و كل الي ذات الجمال يشير

انسان كامل، ثمره شجره انسان است. حالا، انسان، براي ثمره است كه انسان كامل باشد، درخت، براي ميوه است، ميوه براي درخت نيست.

اين‌جا، به قول فوكولي‌ها توي پرانتز، به قول ما آخوندها بين الهلالين، پنج، شش دقيقه‌اي از عموم آقايان، محترمين و محترمات استجازه ميكنم، اجازه بدهند يك جمله كوتاهي باز عرض كنم.

آقايان، ما براي انبياء خلق شدهايم، نه اين‌كه انبياء براي ما آفريده شده باشند. آن‌ها، ميوه درخت انسان هستند، درخت، براي ميوه است، ميوه، براي درخت نيست. ميوه را فداي درخت نميكنند. درخت را فداي ميوه ميكنند، انسان را فداي حيوان نميكنند، حيوان را فداي انسان ميكنند. گوسفند را سرش را مي‌برند و كباب برگ از راسته او، كباب حسيني از ران او و كباب شامي از گوشت‌هاي او درست ميكنند، ميدهند به ما مي‌خوريم و نوش جان ميكنيم. انسان را فداي حيوان نميكنند، زيرا كه انسان ثمره است و حيوان شجره است. و همين‌طور، حيوان را فداي نبات نميكنند، نبات را فداي حيوان ميكنند، علف‌هاي و يونجهها را ميبرند و ميريزند جلوي گوسفندها بخورند، گوسفندها را براي يونجه فدا نميكنند. اين حكم تفادي، بيان ميكند، ثمره و شجره را، بيان ميكند، «اشرفيت» و «اخسيت» را.

همين مطلب بين ما و بين حجج الهيه است، ما براي حجج الهيه هستيم، آن‌ها براي ما نيستند، و اين مطلب، با بياني، ان‌شاءالله مفصل‌تر در سه شب ديگر، در وقتي كه بخواهم، فوائد وجودي امام را در زمان غيبتش به عرض شما برسانم، آن‌جا مفصل‌تر عرض خواهم كرد.

پس انسان كامل كه عبارت از حجت الهيه است، او ثمره شجره انسانيت است و ما براي او هستيم، نه او براي ما. اگر او نباشد، ما نخواهيم بود، اگر ثمره نباشد، شجره نخواهد بود.

آخوند «ملا محمد» خوب گفته است.

گر نبودي ميل و اميد ثمر   كي نشاندي باغبان بيخ شجر

پس به معنا آن شجر از ميوه داد   گر به صورت از شجر بودش نهاد

زين سبب فرموده است آن ذو فنون   رمز نحن الاولون و الاخرون

گر به صورت من ز آدم زادهام   ليك معنا جد جد افتادهام

پيغمبر، بچه آدم است، اما در معنا، باباي آدم ابوالبشر است، آدم، براي پيغمبر خلق شده است، نه پيغمبر براي آدم. در سلسله نظام وجود، اين در «قوس صعود» بالاتر است، آن مقدمه و شجره است، اين ذي المقدمه و ثمره است.

بناء علي هذا، محال است، مقدمه بدون ذي المقدمه، لهو و لغو است. من بالاي منبر براي هيچ نتيجه‌اي باشم، آمدن من لغو و لهو است، بايد براي يك هدفي، براي يك مقصدي، براي يك نتيجه‌اي، بيايم بالاي منبر و حرف بزنم و الا اگر هدف نباشد و ثمره‌اي نباشد، آمدن من بالاي منبر، گفتارهای من لغو و لهو و بي‌اثر است و آدم عاقل حكيم، كار لغو نميكند.

افراد انسان، مقدمه وجود انسان كامل هستند، اگر انسان كامل موجود نباشد، افراد انسان، تنه درختی هستند كه ميوه‌اش حجج الهيهاست. اگر حجت الهيه‌اي موجود نباشد، تنه درخت فايده‌اي ندارد.

بسوزند شاخ درختان بي بر

لغو و لهو است و خداوند حكيم متعال كار لغو نميكند.

پس، تا يك فرد انسان در عالم وجود است، بايد حجت الهيه باشد، محال است يك فرد از افراد انسان باشد و حجت الهيه نباشد، محال است يك فرد از افراد حيوان باشد و حجت الهيه نباشد، ممتنع است كه يك شاخ گياه برويد و حجت الهيه موجود نباشد، چون او ثمره است، اين مقدمه است، مقدمه بدون ذي المقدمه، شجره بي ثمره است، لغو و لهو است و خداي متعال كار لغو و لهو نمي‌كند.

نتيجه چي شد؟ نتيجه اين شد كه ديشب از راه قاعده «ممكن اشرف»، معلوم شد كه ماداميكه يك فرد بشر روي زمين باشد، بايد حجت الهيه هم باشد، امشب از راه «علت غائيه» ثابت شد، كه ماداميكه يك فرد از بشر در روي زمين است، بايد حجت الهيه وجود داشته باشد و موجوديت حجت الهيه درهمين نشئه بايد باشد، زيرا بين انسان مادي با موجود تصرفي، تناسب نيست، نه اين مي‌تواند از او استفاده كند و نه او ميتواند به اين افاضه و افاده كند، بين «مفيض» و «مستفيد» و «مستفيض»، در عالم امكان، بايد مناسبت باشد، و مناسبتي بين مادي محض و بين مجرد محض نيست، بايد او هم در كسوه ماديت باشد تا هم بتواند افاده و افاضه كند و هم اين طرف بتواند استفاده و استفاضه كند.

اين‌جا يك بيان مختصري كنم.

آفتاب، در نهايت تلولو و تشعشع است، او از تشعشع و تلولو و افاضه بخلی و امساکی ندارد. چشم من و تو بواسطه ضعفي كه دارد، نميتواند از او استفاده كند، بايستي تناسب حاصل بشود، چه كار كنيم؟ يك عينك دودي به چشم بزنيم تا اشعه تيز و تند آفتاب، از اين عينك دودي رد شود، و قدري با چشم ما متناسب شود، آن وقت بتوانيم نور آفتاب را و خود آفتاب را ببينيم.

اين بچه فوكولي‌ها، وقتي به صحرا ميروند، عينك دودي ميزنند، چون اگر عينك دودي نزنند، آفتاب چشم‌هاي لطيف آهوئي آن‌ها را خراب ميكند، براي اين‌كه متناسب شود، براي اين‌كه نور، ضعيف شود و با چشم اين‌ها تناسبي پيدا كند، تا بتوانند از آن نور بهرهمند شوند، عينك دودي ميزنند.

انوار و اشعه آفتاب احديت هم كه بخواهد به چشم‌های ضعيف افئده و قلوب ما بتابد، بايد از پس يك حجابی كه اندك جهت ظلمانيت ماده در آن باشد، بايد از پس او عبور كند تا متناسب با چشم‌هاي ما شود و ما بتوانيم استفاده كنيم. عالم ماده و مده و به قول فوكولي‌ها ماده و انرژي، اين عالم، عينك دودي است، اين انوار و اشعه عالم ارواح را، یک قدري ضعيفش ميكند و یک قدري مخلوط به ظلمتش ميكند و متناسب با افئده و ديده‌هاي معنوي ما مي‌شود، آنگاه ميتوانيم استفاده كنيم. اين سري است كه ارواح انبياء و رسل و اوصياء، بايد در قالب جسم بيايند تا ما بتوانيم از آن‌ها بهره ببريم، تا او بتواند به ما بهره برساند.

پس حجج الهيه، انسان كامل، كلمه قدسيه، بايد در كسوه ماديت باشد، يعني بايد در قالب بدن و در هيكل تن باشد و با ما متناسب شوند، تا ما بتوانيم از او بهره‌برداري كنيم، تا او بتواند به ما افاده و افاضه برساند.

يك حيواني است، آن را در لسان طب «بزمجه» مي‌گويند، «كلپاسه» هم گفته مى‌شود. سنخ اين مارمولكهائي است كه در خانه‌ها ميبينيد، از همين فاميل و از همين خانواده است، حالا اصفهاني‌ها چه ميگويند؟ نميدانم. «بزمجه» و «كلپاسه». اين حيوان عجيب و غريبي است، كيمياگران هم دشمن اين حيوان هستند، دشمن خونخوار اين‌ها، كيماگران قديم هستند زيرا اگر او را زنده بگيرند و شكمش را بشكافند و شنگراف28:20 را در شكم آن‌ها بگذارند و بدوزند، دفنش بدهند، «شنگراف» را ثابت ميكند، گوگرد را ثابت ميكند و حضرات در كيمياگري خود، «شنگراف» و گوگرد ثابت لازم دارند، يكي از مفاتيح مهم عملشان است. اين است كه دنبال او هستند تا پيدايش كنند.

يك وقتي من در كوهستان‌هاي نيشابور كه بين مشهد و نيشابور است، گردش ميكردم، نزديك ظهر تقريبا بود، نصف النهار بود، آن كله كوه بودم و گردش ميكردم، يك وقت ديدم بالاي يك قلوه سنگي

که خيلي داغ است، اين بي پير نشسته و چمباته زده، درويشي ؟؟؟ 29:10 توحيدي نشسته، بالا به شكل لا اله الا الله و چشم‌هايش را هم به آفتاب دوخته است. يك ربع ساعت، اين بي پير چشم‌هايش را به آفتاب دوخته بود و پلك نمي‌زد، چرا؟ چون چشم قوي است، بدون حجاب ميتواند از نور آفتاب استفاده كند، ولي چشم من و شما ضعيف و ضعيفه است و نميتواند، او احتياج به عينك دودي ندارد، اما بچه فوكولي‌ها احتياج دارند، چشم‌هاي ضعيف، براي ديدن آفتاب، به عينك دودي احتياج دارد.

سر مطلب همين است كه عرض كردم، بايد بين مفيد و مستفيد، مفيض و مستفيض تناسب باشد. تناسب ميگويد: انسان كامل بايد در لباس ماده باشد، حجت الهيه، بايد در قالب بدن و هيكل تن و در اين اسكلتي كه از عناصر اربعه پيدا شده‌اند، بايد باشد، تا هم خلق از او بهره‌مند شود و هم او بهره به خلق برساند. اين‌ها حكم عقلي است.

هركس هم كه اشكال علمي دارد، بيايد جواب بگيرد و يا مرا حالی كند و من را از اشتباه بيرون بياورد، خواهم آمد مقابل همين جمعيت مي‌گويم: من اشتباه كردم، يا از اشتباه درآيد. ما بنا نداريم بالاي منبر چهار تا قار و قور كنيم و بعد هم سر به جيب بزنيم و در برويم، نه اين حرف‌ها نيست. البته از منبر كه پائين ميآيم، خسته‌ام و حال حرف زدن ندارم، ولي اگر زنده بمانم، در اين شهر تا هفت، هشت روز ديگر هستم، اگر در اين مطالب اشكال علمي دارند، خودشان هم اهل علم هستند، نه عوام نافهميكه سه تا كلمه را افواهی از اين و آن، شكسته و بسته ياد گرفته و می‌خواهد خودنمائي كند و فضل فروشي كند، او به درد ما نميخورد و آن را هم رد خواهيم كرد. اگر كسي اهل علم و اصطلاح است و مبادی علمي در دستش است و بر اين عرايضي كه من عرض مي‌كنم، اعتراضي، انتقادي، اشكالي دارد، بيايد، اگر ابهامي دارد، بيايد، يا من را روشن كند يا خودش روشن بشود، در هر دو حال از او متشكر خواهم بود.

اين دو بيان علميكه ديشب و امشب خدمت آقايان محترم، فضلاء، علماء، سلسله جليله طلاب علوم دينيه و محصلين علوم قديمه و محصلين علوم جديده، كه در نظر بنده، هر دو دسته عظيم و عزيز و محترم هستند، در محضرشان عرض كردم. به اين دو بيان.

با ياري صاحب الزمان7 بيان زياد داريم، براهين عقلي فراوان داريم، اين دو تا فعلا كفايت ميكند، در اصفهان گفته باشم. به دو برهان، عقلي، به دو منطق محكم، اين زمين خالي از حجت خدا، كه انسان كامل است و كدبانو و كدخداي عالم است و عقل فعال و كلمه قدسيه است، اين زمين، آني نمی‌شود از او خالي باشد، همه وقت بايد او موجود باشد.

اول بشر، او است و اين فرضيه «داروين» غلط و مهمل است، ما در آن‌جا هم حرفها داريم، كه ما نوه عنترها هستيم، واقعا؟ خدا نكند كه عقل انسان محجوب شود، از حيوانات هم بدتر ميشود. آقايان زحمت ميكشند، عمري را مصرف ميكنند، دائم نواميسي را پيدا ميكنند و به هم ميچسپانند، نتيجهاش مى خواهند بگويند: ما نوه عنتر هستيم، ما بچه‌هاي عنتر هستيم، پسر عموهايمان، پسر خاله‌هايمان، عنترها هستند. اين نتيجه علم آقايان است، التفات فرموديد!

به هر حالت، ما بچه عنتر نيستيم، ما نوه ميمون نيستيم، پدران ما دم نداشتهاند، پدران ما پشم نداشته‌اند، پدران ما خم نبوده و چهاردست و پائي راه نميرفتهاند و روي نواميس نشو و ارتقاء ؟؟؟ 34:20، ريزه ريزه، دم و پشم ما ريخته نشده است. ما از اول خلق شدهايم، ابداعا به همين‌طور، باباي اوليه ما، كه مردى بوده مستوي القامه، پهن ناخن و بادي البشره، پيشاني او، نه مو داشته و نه پشم داشته، نه كرك داشته، ناخنش هم گرد بوده است، دراز و باريك و تيز مثل خنجر ؟؟؟ نبوده است، قدش هم راست بوده است. آن شما هستيد كه نوه عنتر هستيد، آن شما هستيد كه ميلياردها سال گذشته، پشم و دمتان ريخته است و حالا از لابراتوارها در آمده‌ايد.

خلاصه مطلب اين است كه اول خلق بشري، حجت خدا است كه آدم ابوالبشر باشد و مابقي مخلوق از او هستند، آخرين نفري هم كه در اين عالم برود، حجت خدا خواهد بود. آني اين زمين بدون حجت نيست.

قربان خاك پايتان بشوم اي ائمه معصومين: كه در سيزده قرن قبل، اين مطالب را با زبان ساده عاميانه، براي مردم نافهم آن زمان فرموديد: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ» [3] ، معيت آن را نگفته است، آن پيش‌كش شما باشد.

فرموديد: «لو بقيت الارض بلاحجه لساخت باهلها» [4] ، فرموديد: اگر دو نفر روي زمين باشند، يكي از آن‌ها حجت خدا است. اين مطلب عقلي است، اين مطلب عقلي را بگيريد، اين حجت الهيه تا زمان حضرت خاتم الانبياء ابوالقاسم محمد9 گاهي در مظهر نبوت متظاهر بود و گاهي در مظهر ولايت و وصايت و خلافت متظاهر بود. نوبت به وجود مسعود پيامبر خاتم9 كه رسيد،

نبوت بر او ختم و مهرش گواه   كه بر خط آخر رود مهر شاه

باب نبوت بسته شد، بعد از اين پيغمبر، پيامبري به هيچ وجه نيامده و نخواهد آمد. و بايد هم ختم شود.

اين‌جا باز اجازه بدهيد، آقايان محترم و بانوان محترمات، شما اذن بدهيد، كه من با اهل علميكه تشريف فرما هستند، دو مرتبه چند دقيقه‌اي صحبت كنم:

آقايان اهل علم، آقايان دانشمندان، بايد نبوت ختم بشود، بايد، خلقت پايان پيدا كند، اين فرمايشي كه بعضي‌ها كرده‌اند و سوء استفاده از فرمايشات شده است، منطق ندارد. اولا، دنيا ازلی نيست، «ارسطو» درست فهميده است، «فَعَل» با ازليت منافات دارد، فِعل ابتداء واقعي دارد، عالم امكان، «بدء» واقعي دارد، «كان الله و لم يكن معه شيء» [5] نه به معناي معيت رتبيه، نخير، اين‌كه چيزي نيست.

خدا بود و هيچ موجودي نبود، همه در ؟؟؟ 38:30 عدم، همه در تاريكي و نيستي، خدا بود و خدا بود و خدا بود و غير خدا هيچ موجودي، به هيچ معنايي نبود. (هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُورا) [6] . كه امام ميفرمايند: «لَا مَعْلُومَ وَ لَا مَجْهُول» [7] . يك دريا و يك دنيا عرفان، در اين كلمه امام صادق7 است كه ميگويد: «لَا مَعْلُومَ وَ لَا مَجْهُول».

حوزه علميه و طلبه ميخواهد تا من برای آن‌ها بيان كنم. علم بلا معلوم خدا. انسان نبود، زمين نبود، آسمان نبود، ملك نبود، فلك نبود. تسلسل انواع غلط است، ازليت انواع كه «ابوعلي سينا» گفته است، غلط است، ابداعيات هم نبوده است، اختراعيات هم نبوده است، خدا بود و خدا بود و خدا بود و عالم وجود بدأ پيدا كرد، «يا مبدء يا معيد» دو اسم از اسم‌هاي خدا است. يكي از اسم‌هاي خدا «مبدء» است، يعني اشياء نبودند و تو آن‌ها را بود كردي.

ازليت در علم ؟؟؟ 39:50 غلط است، حق با «ارسطو» است و «ارسطو» در اين مقام هم از «افلاطون» بهتر فهميده و هم از «ابوعلي‌سينا» بهتر فهميده و هم از «ملاصدرا» بهتر فهميده است.

«ارسطو» ميگويد: فعل با ازليت منافات دارد، ازليت مال خدا است و بس. اشياء نبودند و خدا بودشان كرد، و اين اشياء را باز نابود ميكند، تا بفهاند كه خدا مختار در فعل است، تا بفهماند كه خدا قدرت دارد.

يک مثال بزنم:

اگر دست بنده لاينقطع حركت كند، هر وقت، الان، چهار سال قبل، چهار هزار سال قبل، حالا هر وقت دست مرا ببيني، ببيني حركت ميكند، چي مي‌فهمي؟ خواهي فهميد كه دست من تزلزل طبيعي دارد، اين حركت به اختيار من نيست، اين حركت اضطراري است، اين را ميفهمي. اما اگر ديدي

من دست را حركت دادم و گذاشتم روي زانو و تكانش ندادم، باز حركت دادم، ميفهمي اين حركت، حركت اختياري است، اضطراري نيست، يد مرتعش نيست، دست لرزان نيست، دستي است كه من خودم حركتش دادم.

فهميديد!

اگر فعل خدا ازلي و ابدي باشد، يعني اگر بدأً براي خلقت نباشد و اگر انهدام و فناي كلي نباشد، از كجا ما فهم كنيم كه فعل به قدرت خداست و خدا روي اختيار اين فعل را كرده است و اين ايجاد را نموده است؟ اگر فعل همين‌طور ابدی باشد، بی‌پایان باشد، از كجا ثابت كنيم كه خداي متعالي روی قدرت و اختيار ايجاد كرده است و ابقاء ميكند و نگه ميدارد؟

براي اين‌كه معلوم شود كه خدا به قدرت و اختيارش كرده است، ايجاد مي‌كند ؟؟؟ 42:20 بعد از بود. من براي اين‌كه به شما بفهمانم كه حركت دست من اختياري است، گاهي حركت ميدهم و گاهي حركت را متوقف ميكنم. خداي متعال همچنان‌كه به اين عالم بدا و ختم داده است، به عالم وجود هم بدا وختم داده است، به اين عالم اجسام و اجرام بدا و ختم داده است. اين آفتاب را از بين خواهد برد: (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَت وَ إِذَا الْكَواكِبُ انْتَثَرَت) [8] اين زمين را خدا از بين خواهد برد، توجه فرموديد؟ و در سور قرآن هم مكرر اين مطلب را فرموده است كه اين زمين را از بين ميبرد، اين نشئه را به هم ميزند. در فناي كلي، همه موجودات را از بين ميبرد، تا بفهماند كه كار به دست من و اختيار من بوده است، من ايجاد كردهام، ابقاء كردهام، افناء هم مي كنم. افناء ميكنم ؟؟؟ 43:30 تا بفهميد ايجاد به قدرت من بوده است، همان‌طوري كه بدا و ختم براي عالم وجود است، بدا و ختم براي اين كهكشان‌ها است، براي اين منظومه‌هاي شمسي بدا و ختم است، براي كره زمين بدا و ختم است، بدا و ختم هم براي نبوت هست.

اين فيض هم خاتمه بايد پيدا كند، اين فيض هم بايد قطع بشود تا معلوم شود كه افاضه اين فيض، به قدرت و به اختيار حق تعالي بوده است، بدا و ختم در تمام مراحل وجود امكاني هست. آن‌كه مي‌گويد: ختم ندارد، نفهميده است، چه در نبوت، چه در اين كره، چه در اين انواع، چه در عالم ابداع، چه در عالم اختراع، همه بدا دارد، همه ختم دارد. خدا مبدء و معيد است، دو اسم از اسماء خدا است و در اين موضوع خاتميت من را حرف‌هائي است، وقت ميخواهد كه حرف‌هاي اصلي و علمي را بزنيم.

تا پيش از خاتم الانبياء9 انسان كامل و حجت الهيه، گاهي در لباس نبوت ظاهر مي‌شد، گاهي در لباس ولايت ؟؟؟ 45:10، ولی به پيغمبر خاتم9 كه رسيد، لباس نبوت برچيده شد، ديگر استاد خياط، لباس نبوت نمي‌دوزد، ديگر كسي پيغمبر9 نخواهد شد، لانبي بعدي خشت آخر خانه نبوت خاتم الانبياء9 بود. بعد از خاتم الانبياء9، به حكم روايات، هركس مدعي نبوت شود، بايد او را كشت. كتابي بعد از قرآن نيست، (وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ) [9] لا مبدل، آقايان فضلاء، ديگر تبديلي ندارد، بدلي ندارد، هرچه بعد از قرآن بيايد، چرت و پرت است، (وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ)، توجه فرموديد يا خير! ختم شد نبوت به پيغمبر9، ختم شد، ديگر بعد از او تبديلي ندارد، نه دين و نه مذهب، به هيچ معنائي از قبل خدا نخواهد آمد. بناچار، انسان كامل، حجت الهيه، در لباس ولايت و وصايت و خلافت بايد باشد.

ان‌شاءالله فردا شب قدري از اول منبر روايي‌تر، قدري كه همه بفهمند، و بيائيد و گوش دهيد كه به هركس كه بخواهيد رو برو شويد، نتواند به شما جواب بدهد، خيلي هم ساده ان‌شاءالله. 47

يازده خليفه پغمبر و حجج الهيه بودند، در سنه دويست و شصت هجري، خليفه يازدهم، ولي يازدهم، انسان كامل يازدهم، حجه‌الله يازدهم از دنيا رفت، آيا از سنه دويست و شصت تا الان زمين، بي‌حجت است؟ آيا زمين بي‌حجت خدا و بي‌كلمه قدسيه الهيه است؟ يك آن نمي‌شود زمين بي‌حجت باشد، آن وقت در اين هزار و چند سال، هزار و صد و چهل سال، اين زمين بي كدخدا و حجت الهيه بوده است؟

به حكم عقل تا ده دقيقه‌اش نميشود، يك هزارم ثانيه نميشود بي‌حجت باشد، چطور هزار سال بي‌حجت بوده است؟ آيا اين حجت، سلاطين مغول و تاتار و افغانستان هستند؟ اين حجت، سلاطين آل عثمان هستند؟ آنها هستند حجج الهيه؟ آن اولي الامرهايي كه آقايان، برادان ما، ميگويند، آن‌ها حجج الهيه هستند؟ آن‌ها انسان كامل هستند؟ آن‌ها كلمه قدسيههستند؟ آن‌ها هستند عقل فعال؟ خير. پس كيست؟ برو بگرد، به حكم قرآن، آني بدون حجت زمين نميشود.

ممكن نبود خيمه بيستون ايمن نبود ؟؟؟؟ 49:45

كشتي بودش ناخدا به كار تا آنكه رساند بار گران

بيرهبر ما را گذاشتن دور است ز دادار مهربان

خوب قصيده‌هاي گفته است.

سقف بی‌پایه نمیشود، شجره بی‌ثمره نمیشود، مقدمه بدون ذي المقدمه نمیشود، انسان بي انسان كامل نمیشود، در این هزار و صد و چهل سال انسان كامل كيست؟ نشان بدهيد.

اگر از دایره تشيع جعفري خارج بشويد، محال است او را بتوانيد نشان بدهيد، بايد بيائيد توي دائره مذهب جعفري اثني عشري تا بتوانيد دست و انگشت بگذاري و بگوئي اين حجت الهيه‌اي است كه زمان و زمين، آسمان و فلك، و محور جهان، و قطب دوران است. قطب آن باشد كه دور خود تند گردش افلاك دور او زند آن قطبي كه چرخ دور او مي‌چرخد 52:10، آن قطبي كه قيم زمان و زمين و آسمان است، وجود مسعود اعلي حضرت ابر قدرت، امكان مكنت، كيهان شوكت، بقيه الله في الارضيين و حجت الله في العالمين، فرزند ارجمند حضرت ابا محمد حسن العسكري7 حضرت مهدي صلوات الله عليه است.

اين صلوات شما بد نبود، من را به عشق انداخت، ولي من را به كار وا نداشت. از آن طرف علماء اعلام، حجج اسلام، بزرگان ما، عوام، تشريف فرمايند تا آن ساق مجلساً دو تا از آن صلوات‌هاي امام زمان7 پسند بفرستيد، اگر خوب باشد، چند تا شعر امام زمان7 پسند به شما تحويل ميدهم.

بر باد داده زلف مجعد را   در بند كرده عقل مجرد را

گر ببيري به لعل روان بخشش

خدا كند او را ببينيد، خدا كند يك نوبت او را ببينيد، دل ميدهيد، در راهش جان مي‌دهيد، افسوس كه بين شما و او يك كوه گذاشتهاند.

اميدوارم به بركت خاتم الانبياء9، با زبان ناقص من، قدري اين كوه‌ها كم شود، در شبهاي آينده ان‌شاءالله.

گر ببيري به لعل روان بخشش   باور كني حيات موبد را

در پيراهن لطافت اندامش   باشد گواه روح مجسد را

زاهد به خواب بيند اگر رويش

خدايا به اسم اعظمت، جمال بي مثالش را به چشم حضار من برسان.

دعائي بود كردم، مثل اين‌كه خدا ميخواهد لطفي كند.

زاهد به خواب بيند اگر رويش   بت خانه كرد خواهد معبد را

در طي و نشر نيست جز او مالك   سطح و زمين و كون محدد را

در قبض و بسط نیست جز او حاصل   مصر وجود و ملك مخلد را

دور جهان به سلطنتش قائم   تا كي كند قيام مجدد را

كور باد، چشمي كه او را نبيند، كور باد، چشميكه جمال او را نبيند، جلال او را نبيند، اغلب ميبينند و نميشناسند، در معناي غيبتش، به عرضتان ميرسانم.

خدايا به عز محمد و آل محمد:، به زودی جمال آن بزرگوار را، براي عموم بشر دنيا آشكار فرما.

هيچ ديني هم مدعي نشده است حجيت حجتي را، آن‌طوري كه شيعه اثني عشريه مدعي است، هيچ صاحب دين و آئيني، شخص معيني به عنوان حجت كامل و انسان كامل و كدبانوی زمين معرفي نكرده است در اين مدت، جز شيعه كه آدرس مي دهد، پسر امام حسن عسكري7.

ان‌شاءالله فردا شب، از طريق روايات جلو ميآيم، كه نخورد ؟؟؟ 1:00:45 نداشته باشد، كسي نتواند نفس بكشد، از طريق نقلي اثبات خواهيم كرد، آن‌چه را كه عقل گفته است. و راهين ديگر هم دارم، ديگر فرصت نميشود، همين دو بيان كافي است، اگر وقتي دوباره پايم اين‌جا افتاد، بعضي‌هاي ديگر را هم ميگويیم. فردا شب ان‌شاءالله از طريق وحي و روايات، همان عقل كه اثبات كرده است، به حجيت به نحو كليت انطباقش ميدهيم بر شخص حضرت مهدي7 از طريق روايات، رواياتي كه هم شيعه گفته و هم برادران سني در كتاب‌هايشان نوشتهاند.

خدايا به حق محمد و آل محمد: نعمت ولايت اين بزرگوار را در دل ما بيش از پيش بفرما.

خدايا بچه‌هاي ما را متولي ولاي امام زمان7 گردان.

خدايا سايه بلند پايه اين بزرگوار، ولي اعظمت را بر سر عموم مسلمانان جهان، خاصه شيعيان مستدام بدار.

حرف شيعه، پشتوانه عقلي دارد، خيال كرديد يك زن گفته است؟ آن بزرگانی كه آمدهاند، اي عموم طبقات، كمي فكر كنيد، «خواجه نصير طوسي»، عقل حادي عشرش گفته‌اند، استاد بشرش گفتهاند، دنياي قديم و جديد، در مقابل بزرگواري و علم و دانش اين بزرگ مرد خراسانی، زانو به زمين زدهاند، «خواجه نصير طوسي» آيا او بي‌خود معتقد به دوازده امام شده است؟ او به قدر تو بزغاله نفهميده است؟

مردي كه دنيا را تدبير ميكرد، مردي كه مذهب شيعه را رواج داد، مردي كه ريشه «بني‌العباس» را از دنيا كند، مردي كه مخمسات و مثلثات او تمام دانشمندان را خاضع كرده است، او قائل به

دوازده امام است و امام دوازدهم هم، حضرت حجه ابن الحسن العسكري8 است و در پرده غيبت است. او به قدر تو بزغاله نفهميده است؟ به قدر تو تحقيق نكرده است؟ يك پيرزن، حكيمه خاتون گفته، استغفر الله ؟؟؟ 1:03:50 برو عقلت را عوض كن.

مانند «ميرداماد»، «ميرفندرسك» اين اركان‌ها و استوانه‌هاي علم شرق، مانند «صدر الدين شيرازی ملاصدرا» «صدرالمتألهين» كه در درياي اسفار او هزاران حوض‌چه است كه غرق ميشويد، آن‌ها به قدر شما تحقيق نكردهاند، به قدر شما سر توي كتاب‌ها نبردهاند، آن‌هائي كه حقايق عقلي را مثل موم بيان ميكنند و باريك ميكنند و در كتاب‌هايشان شرح ميدهند، آن‌ها به قدر شما نفهميدهاند و سر به آستان حضرت مهدي7 نهادهاند؟

علما و عقلائي، حكمائي، فقهائي و محدثيني مانند «محمد بن يعقوب كليني» با آن معروفي عصرش، مانند «صدوق ابن بابويه»، با آن قداست و تقوا و ايمان، بي تحقيق، اين‌ها ايمان به امام زمان7 آوردهاند؟ «شيخ طوسي»، «شيخ مفيد» و «سيد مرتضي» و «سيد رضي»، آن گنجينه‌هاي فقه، بزرگواراني كه بزرگان عامه در مقابل آن‌ها زانو به زمين زدهاند، آن‌ها به قدر تو بزغاله تحقيق نكرده‌اند،؟ به قدر تو سر توي كتاب‌ها نبردهاند؟ ناخن اين‌ها بر بسياري ترجيح دارد.

اين يلان، اين دليران، اين پهلوانانعلم و فلسفه و فقه و اصول و كلام و تفسير و حديث و تاريخ و ادبيات، آن‌ها سر بر آستان حضرت مهدي7 نهادهاند، خيال كرده‌ايد مذهب شيعه ؟؟؟ 1:06:05

خدايا به آيات قرآن، صاحب اين مذهب را به زودي آشكار بفرما.

دنيا را به وجود مسعودش در امن و امان و داد و عدل همگاني بفرما.

ديگر بس است.

يابن العسكري7،

من مي خواهم اين‌ها را به كربلا ببرم، تو هم بيا، ميخواهم از زبان تو جدت ابا عبدالله7 خطاب كنم، آقا شما هم بيا، بيا، بيا، انبوه شيعه، مرد و زن، اين‌ها دور خيمه‌ها جمع شدهاند،

يابن العسكري7 تو هم بيا، بيا، پيشواي آن‌ها بايد بشوي، تو را بخوانند و گريه كنند، تو هم اشك بريز و گريه كن تا آن‌ها هم گريه كنند.

امامزمان7 ميگويد،

اهل علم بناليد، اهل علم، من دلم ميخواهد شما ناله بكشيد،

میگوید: «قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِینُكَ وَ اخْتَلَفَتْ بِالِانْبِسَاطِ وَ الِانْقِبَاضِ شِمَالُكَ وَ یَمِینُكَ تُدِیرُ طَرَفاً مُنْكَسِراً إِلَی رَحْلِكَ وَ قَدْ شُغِلْتَ بِنَفْسِكَ عَنْ وُلْدِكَ وَ أَهْلِكَ وَ أَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِداً وَ إِلَی خِیَامِكَ قَاصِداً مُحَمْحِماً بَاكِیا » [10] .

میگوید:

یا اباعبدالله، دم مردنت بود، ساعت آخر عمرت رسیده است، آن نفس‌هاي آخر را ميكشيدي، عرق مرگ بر پیشانیت نشسته بود، این بدنت دائم جمع میشد، دائم باز میشد، به سمت چپ میچرخید و به سمت راست، يعني مشغول جان دادن بودي. بلند بنالید، دست و سر و صیحه را در راه اباعبدالله7 مرخص کنید.

میگوید، یا جداه، مشغول جان دادن بودي، لشکر سواره بر بدنت تاختند، بدنت را زیر سم اسب.

؟؟؟ 1:10:00

یا ابا عبد الله و اهل بیته المظلومین،

بدن امام حسین7 را، اي شیعه زیر دست بگیرید، با جسد مطهر ابي عبدالله7 به درگاه خدا راه پیدا کنید.

بحق مولانا الحسین المظلوم7 و بحق اهل بیته: و اصحابه المظلومین،

ده مرتبه بلند،

یا الله

خدایا به سر سینه ولی خودت علي7، الهی به روح پاك فاطمه زهراء صدیقه قدسیه3،که همه معصومین به او احترام قائل هستند، خدا هم در مورد او احتراماتی قائل شده است، خدایا به سر سینه علي بن ابیطالب7 و روح مطهر حضرت صدیقه3 همین ساعت امر فرج فرزندش امام زمان7 را اصلاح فرما.

به زودی جهان را به وجود مسعودش، امن و امان بفرما.

دل ما را از نو ولایت آن بزرگوار متجلی و ممتلا بفرما.

قلب مطهر آن بزرگوار را از ما راضی گردان.

نور ولایتش را در قلوب ما، اولاد ما، نسلا بعد نسل، جاری بفرما.

به حق ولی الله الاعظم، امام زمان7 مشکلات ما را سهل و آسان گردان.

گرفتاری‌های ما را برطرف فرما.

شر کفار و ضر اشرار را از مسلمین جهان دور گردان.

بیماران ما را شفای خیر عطا بفرما.

مجلس را به هم نزنید، چه معنی دارد بی‌ادبی و بی‌احترامی نسبت به دعا کنید.

همه مسلمانان را در عز و امن و امانریال از شر کفار و ضر فجار و اشرار قرار بده.

به حق ولی الله الاعظم این دین و ایمان و عقیده ما را و والاد ما را از فتنه‌های مضله آخر الزمان حفظ فرما.

خدایا بچه‌هایمان را به تو سپردیم، خدایا عقاید بچه‌هایمان را به تو سپردیم، ای خدای حکیم،ایمان و عقیده اولاد ما را، پیوند اولاد ما را با امام زمان7 تا پایان عمرشان خودت حفظ بفرما.

آن‌ها که خدمت به دربار امام عصر می‌کنند، نوکران امام عصر7، سلسله جلیله روحانیت، از آیات عظان آن‌ها، تا بچه طلبه‌شان، به حق امام زمان7، همه آن‌ها را موید و معزز و معظم و محترم بدار.

ما را قدردان نعمت وجود علما و محصلین علوم دینیه بفرما.

آن‌ها که ما را به ولای ائمه تربیت کردند و هدایت کردند و مردند، علما و پدران ما، مدرسین ما، همه را با ائمه محشور فرما.

هرکس به ما حق شرعی و عرفی داشته است، و مرده است، او را بیامرز.

توفیق تقوی و پرهیز از گناه تا آخر عمر به همه ما مرحمت بفرما.

هرکس آمین گفته و می‌گوید، به غیر آن‌چه گفته‌ام هر حاجت شرعی دارد، مخصوصا دو نفر که التماس دعا هم گفته‌اند، به آبروی امام زمان7 حاجات شرعیه همه آن‌ها را برآور.

بمحمد و آله و عجل فرج مولانا صاحب الزمان.